

گزیدہ ۱۵۱ راز الہامی سرودِ ہدیہ راہِ بندِ رافا خزائنِ گور

۱۱۱
۱۱۱

مقدمہ
ترجمہ و فتح اللہ
مجتبائی

۱۱۱
۱۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ |

سرشناسه: تاگور، رابیندرانات، ۱۸۶۱ - ۱۹۴۱ م. Tagore, Rabindranath
عنوان و نام پدیدآور: گزیده‌ای از سروده‌های رابیندرانات تاگور: ترجمه و مقدمه فتح‌الله مجتبائی؛ به کوشش و گزینش شیرین
عاصمی.
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری: ۱۹۴ ص.
شابک: ۴-۲۴۵-۴۵۶-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: شعر بنگالی -- قرن ۲۰ م. -- ترجمه شده به فارسی
موضوع: شعر هندی -- قرن ۲۰ م. -- ترجمه شده به فارسی
شناسه افزوده: مجتبائی، فتح‌الله، ۱۳۰۶ - ، مترجم.
شناسه افزوده: عاصمی، شیرین.
رده‌بندی کنگره: PK ۱۷۲۳
رده‌بندی دیویی: ۸۹۱/۴۴۱۶
شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۵۰۷۰۲

گزیده‌ای



از سروده‌های

مقدمه
ترجمه و

دکتر فتح‌الله
مجتبائی

را بنید رانا

به کوشش و گزینش
شیرین عاصمی

تاگور

گزیده‌ای از سروده‌های رایبندرانان تاگور

مقدمه و ترجمه دکتر فتح‌الله مجتبائی
به کوشش و گزینش شیرین عاصمی

طراح جلد: حبیب ایلون

چاپ اول: ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: رسام

همه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی‌عصر، بالاتراز میدان ونک، شماره ۲۴۹۳

تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



فهرست

۹	پیشگفتار
۱۳	رابیندرانات تاگور
۲۹	سرچشمه‌های افکار تاگور
۴۱	چیترا
۴۵	صحنهٔ اول
۵۰	صحنهٔ دوم
۵۴	صحنهٔ سوم
۵۹	صحنهٔ چهارم
۶۱	صحنهٔ پنجم
۶۲	صحنهٔ ششم
۶۵	صحنهٔ هفتم
۶۶	صحنهٔ هشتم
۷۲	صحنهٔ نهم
۷۵	کژنه و کوئتی
۷۹	کژنه و کوئتی
۸۵	نفرین بهنگام وداع
۸۹	نفرین بهنگام وداع

- چند قطعه شعر از مجموعه میوه چینی ۱۰۳
- برتر و والاتر از برهمنان ۱۰۷
- چند سرود از گیتانجلی ۱۰۹
- گزیده‌هایی از کتاب باغبان ۱۲۵
- غزل اول ۱۲۹
- غزل دوم ۱۳۱
- غزل سوم ۱۳۳
- غزل ششم ۱۳۴
- غزل هشتم ۱۳۵
- غزل بیست و پنجم ۱۳۷
- غزل بیست و هفتم ۱۳۸
- غزل بیست و هشتم ۱۳۹
- غزل بیست و نهم ۱۴۰
- غزل سی ام ۱۴۱
- غزل سی و یکم ۱۴۲
- غزل چهل و چهارم ۱۴۳
- غزل چهل و ششم ۱۴۴
- غزل چهل و هفتم ۱۴۶
- غزل چهل و هشتم ۱۴۷
- غزل چهل و نهم ۱۴۸
- غزل پنجاه و دوم ۱۴۹
- غزل پنجاه و نهم ۱۵۰
- غزل هفتاد و پنجم ۱۵۱
- غزل هشتاد و یکم ۱۵۲

۱۵۳	مجموعه «ماه نو - سروده‌های کودکان»
۱۵۷	سرآغاز
۱۵۹	مدرسه گل‌ها
۱۶۱	ابرها و موج‌ها
۱۶۳	گزیده‌هایی از پرندگان سرگردان
۱۶۷	پرندگان سرگردان
۱۷۵	چندغزل از سروده‌های کبیر
۱۸۳	درباره مترجم

آن چیز را به خانه خود بر که پایدار و باقی باشد.
گل کوچک وحشی را در همان جایی که روییده است بگذار و بگذر.
رایبندرانات تاگور، چیترا

پیشگفتار

آنچه در این کتاب از نظر می‌گذرد گزیده‌ایست از سروده‌های رایبندرانات تاگور، شاعر و متفکر بزرگ هندی، که آثارش در دوران نهضت‌های آزادی‌طلبی هند شهرت جهانی یافت و در تحوّل فکری و فرهنگی مردمان آن سرزمین و در بازیافت هویت ملی و ایجاد حسّ خودشناسی آنان سهمی بزرگ و ماندگار داشت.

وی اهل شعاردادن نبود و در های‌وهوی‌های سیاسی شرکت نداشت و از موج‌سواران سیاست‌باز هم دوری می‌کرد، ولی با انتشار نوشته‌ها و سروده‌هایش، و با سخنرانی‌های روشنگر و اثرگذارش در آمریکا و انگلستان و ژاپن نشان داد که هند بزرگ‌تر و مردم هند بیدارتر و هشیارتر از آن‌اند که پذیرای حکومت استعماری بیگانه باشند.

آشنایی من با هند و با این چهرهٔ فرهنگی نامدار از سال‌های جنگ جهانی دوم آغاز شد. شهر ما، اراک، در آن سال‌ها از قرارگاه‌های مهمّ متفقین شده بود و سربازان انگلیسی و امریکایی و هندی همه‌جا دیده می‌شدند. خانهٔ ما نزدیک یکی از اردوگاه‌های سربازان هندی بود. ما با هندی‌ها به آسانی دوست می‌شدیم و به همدیگر «رفیق» می‌گفتم، یکی از

این رفیق‌ها جوان درجه‌داری بود به نام حفیظ‌الرحمن، از مسلمانان بنگال، که فوق‌لیسانس زبان و ادبیات بنگالی داشت، و در دانشکده مقداری فارسی خوانده بود و قطعاتی از گلستان را هم از بر داشت. من سال‌های آخر دبیرستان را می‌گذراندم و با او دوست شده بودم. او به خانه ما رفت و آمد می‌کرد و سعی داشت که با پدرم به فارسی گفتگو کند. فارسی سخن گفتن او و لهجه غریب او در نقل پاره‌هایی از گلستان که درخاطر داشت برای ما تازگی داشت و موجب تفریح خاطر می‌شد. این رفیق بنگالی (که در خانه ما به حفیظ‌الله معروف شده بود)، با تاگور هم‌ولایتی بود و از عاشقان شعر او، گاهی اشعار تاگور را به زبان اصلی به آواز خوش می‌خواند و سعی داشت که معنی اشعار را به فارسی و انگلیسی به نوعی به ما بفهماند.

من در یکی دوماه اول آشنایی با او با مقدمات زبان انگلیسی آشنا شدم. در آن سال‌ها زبان خارجی در دبیرستان‌ها زبان فرانسه بود، ولی به تدریج گفتگوی با او به زبان انگلیسی آسان‌تر شد و من به خواندن اشعار تاگور به این زبان روی آوردم و او چند کتاب از مجموعه آثار تاگور را به من داد و سعی می‌کرد که در خواندن و فهم مطالب مرا یاری کند. من در اشعار این شاعر بنگالی نوعی تجانس با عرفان ایرانی خودمان می‌دیدم، و پس از چندی چنان به اشعار او دل بسته شدم که بیشتر اوقات خود را به خواندن گیتانجلی و باغبان و ترجمه صد غزل از کبیر او صرف می‌کردم و در حواشی صفحات سروده‌هایی را که می‌پسندیدم به فارسی ترجمه می‌کردم و در فهم نکات و مطالب از حفیظ‌الرحمن (حفیظ‌الله خودمان) یاری می‌گرفتم.

جنگ تمام شد و دوست بنگالی ما باید به هند بازمی‌گشت، هنگامی که برای خدا حافظی به خانه ما آمد هرچه کتاب انگلیسی از تاگور و درباره تاگور با خود داشت به من داد. من همچنان به خواندن اشعار و نمایشنامه‌های تاگور روزگار می‌گذراندم و همچنان قطعاتی را که می‌پسندیدم در حاشیه کتاب‌ها به فارسی نقل می‌کردم.

چندی بعد، در سال‌هایی که در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شاگردی و در دبیرستان معلمی می‌کردم آنچه را در حواشی کتاب‌ها نقل کرده بودم با اصلاح و تجدیدنظر در نشریات ادبی و هنری آن روزگار، و بیشتر در مجله «سخن» منتشر می‌کردم، و چندی بعد در ۱۳۳۴، مجموع آنها با مقدمه‌ای در شرح احوال و آثار تاگور و به‌ضمیمه یکی از نمایشنامه‌های مشهور او، زیر عنوان چیترا و چندغزل از باغبان عشق، در شمار نشریات نیل طبع و نشر شد.

ولی مقدار دیگری از آنچه بر حواشی کتاب‌ها ترجمه کرده بودم، و چند نمایشنامه کوتاه و گزیده‌های دیگر از سروده‌های این شاعر بنگالی از همان سال‌ها باقی مانده بود که من به‌سبب سرگردانی در وادی‌های دیگر، مجال پرداختن به آنها را نیافته بودم. چندی قبل همکار گرامی و صاحب‌ذوق ما در فرهنگستان زبان و ادب فارسی، سرکار خانم شیرین عاصمی، پذیرفت که آنها را گردآوری و با نظر خود من بازنویسی و به انتخاب و سلیقه خود تنظیم و به‌ضمیمه آنچه قبلاً از طرف انتشارات نیل منتشر شده بود، آماده طبع و نشر نماید. از این دقت و توجه مهرآمیز سپاسگزارم و توفیقات ایشان را در این گونه خدمات فرهنگی از خداوند خواستارم.

فتح‌الله مجتبائی

آبان ۱۳۹۹

رابیندرانات تاگور

رابیندرانات تاگور^۱، شاعر بزرگ هند، در ششم ماه مه ۱۸۶۱، در یکی از خانواده‌های معروف و محترم کلکته به دنیا آمد. پدر و نیای او هر دو دارای مکننت خانوادگی و اعتبار اجتماعی بودند و در پیشرفت احوال فکری و فرهنگی زادگاه خود سهم بسزایی داشتند.

رابیندرانات دوران کودکی را در سایهٔ عطفوت پدر و دامان پرمهر مادر، به آرامشی پرصفا بسر برد. شب‌ها با افسانه‌های شیرین دایه به خواب می‌رفت و روزها را در خانه به بازی با برادر و خواهرزادگان همسال خود می‌گذراند. وی شیرینترین لحظات عمر خود را در این ایام گذرانید و تا زنده بود با حسرتی غم‌آلود از آن یاد می‌کرد:

ای کودک، چه شادکام در خاک‌ها نشسته‌ای و تمام روز،
خود را با شاخهٔ شکسته‌ای سرگرم می‌کنی!
من به بازی تو با آن شاخهٔ شکسته می‌خندم!
ای کودک،

من هنر دل بستن به شاخه‌های شکسته و آیین لذت‌بردن از کلوچه‌های
گلی را فراموش کرده‌ام،
جویای بازیچه‌های گران‌قیمتم و پاره‌های زر و سیم را اندوخته می‌کنم،
تو خود را، با هر چه بیابی شادمان می‌داری،
اما من، عمر و توان خویش را در جستجوی چیزی هدر می‌کنم که هرگز
بدان نتوانم رسید.

«بازیچه‌ها»، از کتاب ماه نو^۲

شش ساله بود که با اشتیاق بسیار به دبستان رفت، لکن دیری نگذشت که از محیط خشک و بیروح مدرسه آزرده و از معلمانی که در آنجا بودند گریزان شد.

پدرش مردی عاقل و باتجربه بود و به سیر و سیاحت شوق فراوان داشت. این بار که عزم سفر به نواحی زیبا و فرحبخش هیمالیا را در سر داشت، رایبندرانات خردسال را با خود همراه کرد، تا با جهان بیرون از شهر کلکته^۱ آشنا شود و جلوه‌های جمال طبیعت را از نزدیک ببیند. این سفر در روح حساس کودک تأثیر بسیار کرد و او را برای همیشه شیفته و دلدادۀ طبیعت ساخت. روزها را بر فراز تپه‌ها می‌نشست و به جنگل‌های وسیع خیره می‌شد و شب‌ها تا دیرگاه به اعماق اسرارآمیز آسمان چشم می‌دوخت. پدرش نیز در این مدت هرگز از تعلیم و راهنمایی او غافل نمی‌شد و پرسش‌هایش را همواره پاسخ می‌گفت و در خواندن کتاب‌ها و درک مطالب، او را دوستانه یاری می‌کرد.

رایبندرانات دربارهٔ پدر خود چنین می‌گوید: «او می‌خواست که ما حقیقت را با جان و دل دوست بداریم.»^۲ آشنایی تاگور با «کالیداسا»^۲، بزرگترین شاعر هند در قرن پنجم میلادی، در این ایام آغاز شد و تأثیر این سخنسرای بزرگ بود که روح شاعری و استعدادهای نهفته را در او بیدار کرد.

هنگامی که به کلکته بازگشتند، بار دیگر پدرش او را به مدرسه فرستاد، ولی پس از چندی دریافت که تحصیل در مدرسه‌ها جز اتلاف وقت برای رایبندرانات حاصل دیگری نخواهد داشت. از این روی وسایل کار و تحصیل او را در خانه فراهم ساخت. محیط خانوادگی تاگور از دانش و هنر بی‌بهره نبود. برادر بزرگش در فلسفه و شعر استاد بود، و همسر برادر دیگرش با موسیقی آشنایی کامل داشت.

اهل علم و هنر به خانه ایشان آمدوشد بسیار داشتند و رابیندرانات را نیز در مجالس خود راه می دادند. وی در نمایش‌هایی که برادرانش با دوستان خود ترتیب می دادند نیز شرکت می کرد و نقش‌هایی را به عهده می گرفت. کارهای ادبی تاگور از روزی آغاز شد که مجله «بهاراتی»^۱ به مدیریت برادرش انتشار یافت. وی در این مجله، علاوه بر شعر و داستان، مقالات انتقادی نیز می نوشت و سعی داشت که مردم هند را با فرهنگ و ادبیات اروپایی آشنا کند.

رابیندرانات، که در این هنگام به مطالعه در ادبیات انگلستان مشغول بود، در شرح احوال یکی از شعرای آن کشور، به داستانی جالب برخورد: «چترتون»^۲، شاعر با استعداد اما تیره‌روز انگلیسی، در ۱۷۵۲ در یک خانواده فقیر به دنیا آمده بود. در آن روزها، منظومه‌های پهلوانی قرون وسطایی خواننده و طرفدار بسیار داشت. چترتون، شاعر شانزده ساله، که از کودکی با فقر و تنگدستی زندگی کرده بود، از فرصت استفاده کرده، به تقلید شعرای قدیم و با مضامین قرون وسطایی اشعاری ساخت و ادعا کرد که آنها را در ضمن چند کتاب خطی، در صندوقی یافته است. گرچه نخست ساخته‌های او به‌عنوان یک نمونه اصیل از اشعار قدیم پذیرفته شد، لیکن فقر شدید او را علاج نکرد و شاعر بیچاره در هیجده سالگی خودکشی کرد. این داستان، رابیندرانات را (که نیز در این هنگام شانزده ساله بود) به شوق آورد تا کاری را که چترتون در انگلستان کرده بود، وی در هند تکرار کند. پس از چندی انتشار «ترانه‌های بهانوسینگ»^۳ در مجله بهاراتی شروع و گفته شد که این اشعار اخیراً در یک کتابخانه قدیمی به دست آمده است و به یکی از شعرای «ویشنوئی»^۴ تعلق دارند. تاگور در این اشعار، شیوه و سبک شعرای ویشنوئی را چنان استادانه حفظ کرده بود، که ادبا و

1. Bharati

2. T. Chatterton

3. Bhanusimha Thakurer Padabali

4. Vaishnava

صاحب‌نظران نیز آن را پذیرفتند و یک دانشجوی ادبیات هندی در آلمان در رسالهٔ دکتری خود، از بهانوسینگ به نام بزرگترین شاعر بنگال قدیم، یاد کرد.

یکسال بعد پدرش او را برای تحصیل حقوق به انگلستان فرستاد. ولی تاگور، در مدت کوتاهی که در انگلستان بود، جز به شعر و ادب انگلیسی، به هیچ کار دیگر نپرداخت. پس از چهارده ماه، به هند بازگشت و در کلکته به نویسندگی مشغول شد. اثر مهمی که از این دوران بجا گذارده یک درام موزیکال است به نام نبوغ والمیکی^۱ که بر افسانهٔ پیدایش «رامایانا»^۲ بنا شده است. در این درام تأثیر ادبیات و موسیقی اروپایی به خوبی آشکار است. ولی تاگور در این اثر، نه تنها به نام یک نویسنده و شاعر توانا، بلکه به نام یک آهنگ‌ساز زبردست نیز شناخته می‌شود.

پدرش مایل بود که وی در انگلستان تحصیل کند و با زندگی جدید اروپایی آشنا شود، و بار دیگر وسایل سفر او را به انگلستان فراهم کرد، ولی رایبندرانات در راه بیمار شد و ناچار به هند بازگشت. از این پس خیال تحصیل حقوق را از سر بدر کرد و در بنگال شرقی، به همکاری با پدر و ادارهٔ امور خانوادگی پرداخت، ولی روزه‌روز پیوندش با شعر و هنر محکمتر و استوارتر می‌گردید.

کیتس^۳، شاعر انگلیسی، می‌گوید: «تخیلات آدمی، در دوران کودکی و در ایام پیری، درست و سالم است؛ ولی در فاصلهٔ بین این دو دوران، روح به اضطراب و هیجان دچار می‌گردد، شخصیت پی‌درپی تغییر می‌کند، و حُب جاه و شهرت به آخرین حد خود می‌رسد.»

تاگور، اینک در فاصلهٔ میان آن دو دوران می‌زیست و نغمه‌های شامگاهی^۴ نمایندهٔ تحولی است که در فکر و روح او پدید آمده بود. این

1. Valmiki Pratibha

2. Rāmāyanam

3. J. Keats

4. Sandhya Sangeet

کتاب، که تأثیر اشعار شلی^۱، شاعر انگلیسی، در آن به خوبی نمایان است، تاگور را در سراسر هند مشهور ساخت.

یک روز در مجلس جشنی، مهمانان حلقه‌ای از گل بر گردن بانکیم چترجی^۲، داستان‌نویس و روزنامه‌نگار بنگالی، افکنده بودند، و در این هنگام تاگور به مجلس وارد شد. بانکیم از جای برخاست و حلقه گل را از گردن خود برداشته، درحالی که به تاگور اشاره می‌کرد گفت: «او را باید با گل زینت داد! آیا نغمه‌های شامگاهی او را خوانده‌اید؟»

تاگور خود درباره این اشعار چنین می‌گوید: «در نغمه‌های شامگاهی، من نخستین بار خود را از زنجیر تقلید شعرای پیشین آزاد دیدم.»

پس از انتشار این کتاب، مجموعه دیگری از اشعار خود را به نام ترانه‌های سحرگاهی^۳ منتشر کرد، و بعد از آن به کاروار^۴، شهری در سواحل غربی هند، نزد برادر خود رفت. هرچند مدت توقفش در آن ناحیه کوتاه بود، لکن برای نوشتن فرصت و مجال کافی داشت و یکی از زیباترین نمایشنامه‌های خود را به نام انتقام طبیعت^۵ در آنجا پدید آورد. در این نمایشنامه، نویسنده کوشیده است که عشق و زیبایی را جلوه‌گاه حقیقت بشمرد، و رابطه آفریدگار و آفریده را در این نظرگاه قرار دهد.

تاگور در سال ۱۸۸۳، پس از مراجعت از کاروار ازدواج کرد و به مرحله تازه‌ای از زندگی قدم نهاد. تا پانزده سال پس از این ازدواج، به کارهای ادبی و اجتماعی مشغول بود و جز یک سفر سه‌ماهه به اروپا، بقیه را در بنگال زندگی می‌کرد. در این مدت چندین کتاب شعر و نمایشنامه انتشار داد و در جمعیت «براهمو سَماج»^۶ به کارهای اجتماعی و فرهنگی و مبارزه با نئوهندوها، که بیگانه‌ستیز و سنت‌گرا و مخالف با هر نوع تجدّد بودند، مشغول بود.

در این دوره، زبان انگلیسی، زبان رسمی بنگال شده بود. کتاب‌های

1. P.B.Shelley

2. Bankim Chandra Chatterjee

3. Prabhat Sangeet

4. Karwar

5. Prakritir Pratisodh

6. Brahma Samāj

مدارس نیز به این زبان نوشته می‌شد و در «کنفرانس ایالتی بنگال» که هر سال یک بار تشکیل می‌شد، گزارش‌ها و سخنرانی‌ها به زبان انگلیسی بود. تاگور نخستین کسی بود که در این کنفرانس به زبان بنگالی سخن گفت و سال‌ها مجدانه کوشید تا این زبان را در آنجا رسمیت داد.

فعالیت‌های او در راه تقویت زبان‌های ملی در سایر نقاط هند نیز تأثیر داشت، چنانکه مهاتما گاندی^۱، توجه به زبان مادری را یکی از ارکان سیزده گانه برنامه خود برای خدمت به میهن و ملت، قرار داد.

تاگور آثار خود را به زبانی می‌نوشت که نه تحصیل کرده‌ها، بلکه دهقانان بنگالی نیز از آن بهره می‌گرفتند، و از همین راه توانست در زندگی اجتماعی و تنویر افکار دهقانان آن سرزمین مؤثر باشد.

در ۱۹۰۱ باوجود مشکلات فراوان، توانست در نزدیکی کلکته مدرسه‌ای به نام «شانتی نیکتان»^۲ تأسیس کند و به تشخیص و سلیقه خود، تعلیم و تربیت گروهی از نوباوگان سرزمین خود را به عهده گیرد.

تاگور با روش‌های جدید تعلیم و تربیت آشنا بود و می‌خواست دانشجویان این مدرسه را در محیطی آزاد و طبیعی پرورش دهد.

شانتی نیکتان در میان جنگلی پر صفا قرار گرفته بود و بر دروازه آن، این جملات دیده می‌شد: «در این مکان باید خدای یکتا و نادیده عبادت شود.» کسانی که در آنجا زندگی می‌کردند باید از پرستش بت‌ها پرهیز کنند، ادیان دیگر را محترم بشمارند و هیچ جاننداری را نیازارند.

شانتی نیکتان به دست یک شاعر آهنگساز تأسیس شده بود و طبعاً همه جای آن شعر و موسیقی بود. او تمامی وقت و کوشش خود را در این راه صرف می‌کرد و روز و شب به تربیت و تعلیم شاگردان مشغول بود. برای آنان نمایشنامه می‌نوشت، سرود و دعا می‌ساخت و خود در جزئیات کارها با آنان همکاری می‌کرد.

شانتی نیکتان از ابتدا رو به ترقی و توسعه نهاد و پس از چند سال، با شرکت و معاونت استادان آگاه هندی و اروپایی، به صورت یک دانشگاه بزرگ درآمد.

در تمامی این مدت، تاگور با شور و شوق بسیار به کارهای اجتماعی و فرهنگی سرگرم بود، لیکن از سوی دیگر دست تقدیر در مدتی کوتاه، همسر و پدر و چند فرزند و چند دوست عزیز را از او جدا کرد. این مرگ‌های بی‌درپی روح حساس او را آزرده و آثار پیری در چهره‌اش ظاهر شد. اشعاری که در کتاب خاطرات^۱ گرد آمده، احوال روحی او را در این دوران بیان می‌کند، و آنچه در کتاب ماه نو آمده است، اشعار زیبایی است که وی در این ایام برای سرگرم کردن کودکان بی‌مادر خویش سروده است. دیگر از آثار تاگور در این دوره، غیر از چند نمایشنامه، داستان‌هایی است که نوشته و از همه مهمتر رمانی است به نام گورا^۲ که در نوع خود، عالی‌ترین اثر به نثر بنگالی است.

در این سال‌ها مأموران انگلیسی می‌کوشیدند که میان مردم بنگال تفرقه و دوگانگی ایجاد کنند، و در ۱۹۰۵ بر آن شدند که بنگال شرقی را از بنگال غربی جدا و مسلمانان و هندوها را به دسته‌بندی و صف‌آرایی در برابر هم قرار دهند.

تاگور در این دوران مجله جدیدی به نام «بهندرا»^۳ تأسیس کرده و آن را به بحث و نظر درباره مسائل سیاسی و اقتصادی روز اختصاص داده بود. وی در این مجله تحریکات و تفرقه‌اندازی‌های حکومت انگلیس را به شدت مذمت و در نطق‌های پرشور خود جوانان هندو و مسلمان را به اتحاد در برابر این جریان دعوت می‌کرد.

او در یکی از سخنرانی‌های خود درباره مسلمانان هند چنین گفت:

1. *The Memories*

2. *Gora*

3. *Bhandara*

«اسلام از خارج به هند آمده و توشه‌های ارج‌داری از علم و فرهنگ و آزادی دینی با خود آورده است. مسلمانان در معماری و موسیقی و هنر و ادبیات ما دخالت و همکاری مداوم و پرقیمت داشته‌اند، ولی ما هندوها همیشه با آنان بیگانه‌وار رفتار کرده‌ایم. هرگز یکدیگر را عزیز نداشته‌ایم، یکدیگر را یاری نکرده‌ایم و حتی نخواسته‌ایم که یکدیگر را بشناسیم.»

در میهن‌پرستی و آزادی‌خواهی تاگور هیچ جای شبهه نیست. ولی او عقیده داشت که ابراز احساسات تند و یکسونگری در مسائل سیاسی انسان را به مبالغه می‌کشد و از طریق حقیقت و انصاف منحرف می‌سازد. از همین روی تندروی‌ها، خودسری‌ها و جوش و خروش جوانان هندی را گمراه‌کننده می‌دانست و از آنان کناره گرفته به شانتی‌نیکتان بازگشت.

گرچه عده‌ای او را خائن و وطن‌فروش خواندند، لکن او همچنان بر عقاید خود استوار بود. می‌گفت که تا تجارت و صنعت هند در دست بیگانگان است، استقلال و آزادی در آن سرزمین معنایی نخواهد داشت.

از سال ۱۹۰۸ به بعد تاگور در شانتی‌نیکتان گوشه‌ای اختیار کرد و به ترجمه بعضی از اشعار خود به انگلیسی و نوشتن چند نمایشنامه مشغول شد. پستخانه^۱، جشن خزان^۲، کفاره^۳ و راجه^۴ درام‌هایی‌اند که در این ایام نوشته شده و از عالیترین آثار او بشمار می‌روند.

تاگور در سال ۱۹۱۲ به انگلستان سفر کرد و اشعاری را که به انگلیسی ترجمه کرده بود با خود همراه برد. یکی از کسانی که این ترجمه را دید و ارزش واقعی آن را شناخت ویلیام باتلریتس^۵ شاعر نامدار ایرلندی بود.

تاگور به مجامع ادبی انگلستان راه یافت و چندی بعد، به تشویق دوستان انگلیسی خود این اشعار را در مجموعه‌ای به نام گیتانجلی^۶ منتشر ساخت. پس از انتشار این کتاب با مقدمه^۶ باتلریتس، در اوایل سال ۱۹۱۳ عازم سفر

1. *Dak Ghar*

3. *Prayaschitta*

5. *W.B. Yeats*

2. *Sharadostav*

4. *Raja*

6. *Gītānjali*

آمریکا گردید و در آنجا به دعوت دانشگاه هاروارد چندین بار سخنرانی کرد. در نوامبر همان سال، هنگامی که تازه به هند بازگشته بود، خبر رسید که جایزه ادبی «نوبل» در آن سال به او تعلق یافته است. این آغاز شهرت جهانی تاگور بود. وی از آن‌پس به ترجمه آثار خود پرداخت. نوشته‌هایش در جهان خوانندگان و دوستداران بسیار یافت و نمایشنامه‌هایش در انگلستان و فرانسه و آلمان با موفقیت‌های شایان مواجه شد.

در ۱۹۱۵ مهاتما گاندی، که در آن زمان در آفریقای جنوبی مدرسه «فینیکس»^۱ را تأسیس کرده بود، با عده‌ای از شاگردان خود به شانتی نیکتان آمد و از تاگور دیدن کرد و در همان سال از طرف پادشاه انگلستان نشان «شوالیه»^۲ به تاگور داده شد.

در این سال‌ها بود که آتش جنگ در جهان افروخته شد و خونریزی و ویرانی در اروپا آغاز گشت. تاگور به ماده‌پرستی و حرص و سودجویی اروپاییان به شدت بدبین شده بود و این بدبینی و یأس در کتاب شعر بلاکا^۳ و نمایشنامه گردش موسمی بهار^۴ به‌خوبی آشکار است.

در زمستان سال ۱۹۱۶-۱۹۱۷ تاگور به ژاپن و از آنجا به آمریکا سفر کرد. در این کشورها مقدم او را بسیار گرمی شمردند و به افتخارش جشن‌های باشکوه ترتیب دادند. وی در دانشگاه توکیو و همچنین در شیکاگو چندین بار درباره ناسیونالیزم سخن گفت و مردم جهان را به صلح و دوستی و همدردی دعوت کرد.

در آوریل ۱۹۱۹ مأمورین انگلیسی در پنجاب دست به قتل عام و خونریزی ننگ‌آوری زدند و صدها نفر را بی‌رحمانه طعمه آتش و گلوله ساختند. این خبر، با وجود سانسورهای شدید، به بنگال رسید و مردم آن سامان را نیز سخت آزرده و خشمگین کرد. تاگور نخستین کسی بود که این اعمال وحشیانه را تقبیح و مذمت کرد و در یک نامه اعتراض‌آمیز، درجه‌ای را که

1. Phoenix

3. *Bālāka*

2. Knighthood

4. *Cycle of Spring*

از طرف پادشاه انگلستان به وی داده شده بود، رد کرد. مردم هند به تاگور ایمان و اعتقادی وصف‌ناپذیر یافته بودند، و مهاتما گاندی در یکی از مقالات سیاسی خود او را «نگهبان بزرگ هند» لقب داد. تاگور استقلال روحی و فکری را شرط اصلی استقلال سیاسی می‌دانست و بالا بردن سطح فرهنگ و دانش هر ملت را بزرگترین خدمت به عظمت و ترقی آن می‌شمرد.

وی سال‌ها در این آرزو بود که در نزدیکی شانتی نیکتان، دانشگاه بزرگی تأسیس کند و دانشجویان ملل مختلف را گرد هم آورد، تا تمدن‌های بزرگ جهان را مورد مطالعه قرار دهند و با رسوم و سنن یکدیگر آشنا شوند. عاقبت در سال ۱۹۲۱ دانشگاه علوم جهانی^۱ با کمک چند استاد اروپایی در شانتی نیکتان رسماً افتتاح شد و در سال‌های بعد نیز شعبه‌های دیگری برای راهنمایی دهقانان و تعلیم نجاری و آهنگری و فنون و پیشه‌های دیگر بدان افزوده شد. دو سال بعد مجله‌ای به نام دانشگاه یاد شده در شانتی نیکتان انتشار یافت که به بحث و نظر دربارهٔ تمدن و فرهنگ و ادب ملل مختلف جهان اختصاص داشت.

تاگور از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۶، غالباً در سفر و جهانگردی بود. وی در این فاصله از تمام ممالک متمدن جهان دیدن کرد و به هر جا که می‌رفت با شور و شعفی بسیار استقبال و پذیرایی می‌شد. در ۱۹۲۶، در رم با موسولینی^۲ ملاقات کرد، در ۱۹۳۰ به روسیه شوروی سفر کرد و در ۱۹۳۲، به دعوت پادشاه ایران به این کشور آمد.

در اواخر دسامبر ۱۹۳۱ که مردم بنگال هفتادمین سال زندگی شاعر بزرگ خود را جشن گرفته بودند، هر روز چندین تلگراف و نامهٔ تبریک و تهنیت از اطراف جهان به بنگال می‌رسید. این جشن در شهر کلکته بیش از یک ماه ادامه داشت، ولی در پنجم ژانویه ۱۹۳۲، هنگامی که خبر زندانی شدن

مهاتما گاندی انتشار یافت، آن‌همه سرور و شادی یکباره به اندوه تبدیل شد و آتش خشم مردم هند شعله‌ور گردید.

تاگور حتی در این موقع نیز به گروه افراطی نپیوست، و فقط در روزنامهٔ تایمز^۱ لندن طی نامه‌ای از دولت انگلستان خواستار شد که در روابط خود با هندوستان تجدید نظر کند و بکوشد که بین دو کشور بریتانیا و هند، حسن تفاهم و اعتماد متقابل ایجاد گردد. ولی متأسفانه مضمون این نامه و نرمی بیش از حد تاگور در این مورد، بد تعبیر شد و کوشش مسالمت‌آمیز او برای رفع اختلافات بدون اثر ماند.

چندی بعد تاگور به پونا^۲ رفت و از گاندی در زندان دیدن کرد. گاندی و جواهر لعل نهرو^۳ همیشه به تاگور به‌دیدهٔ احترام می‌نگریستند و هنگامی که وی سال‌های آخر عمر خود را می‌گذراند، چندین بار برای ملاقاتش به شانتی‌نیکتان رفتند.

تاگور در اواخر عمر، با وجود ضعف و بیماری، تا لحظه‌ای که قلم را در دست می‌توانست گرفت از نوشتن بازنایستاد و گاهی نیز برای نمایشنامه‌های خود آهنگ می‌ساخت. یکی از سرگرمی‌های او در این اوقات نقاشی بود. او بعد از شصت‌سالگی به این هنر پرداخته بود و در ۱۹۳۰، هنگامی که در اروپا بود، توجه و تحسین بسیاری از هنرشناسان را به تابلوهای خود جلب کرد.

از آخرین آثار او این سه کتاب را باید نام برد: افسانه‌ها^۴ (مجموعهٔ چند داستان)، در روز تولدم^۵ (مجموعهٔ چند شعر) و روزهای کودکی^۶ (به زبان انگلیسی).

در همین اوقات، یعنی پاییز ۱۹۴۰ بود که از طرف دانشگاه آکسفورد

1. The Times

2. Poona

3. Jawaharlal Nehru

4. Tales

5. Jamadinne

6. Childhood

درجهٔ دکتری افتخاری در ادبیات به تاگور داده شد، و چند ماه بعد جشن هشتادمین سال تولد او در شانتی نیکتان برپا گردید. تاگور خود، با وجود ضعف و ناتوانی شدید، در یکی از مجالس حاضر شد و برای آخرین بار با دوستان و شاگردان خود زیر عنوان «بحران تمدن» سخن گفت. این آخرین باری بود که وی در میان شاگردان خود ظاهر شد، زیرا اندکی بعد بیماری اش شدت یافت و ناچار برای معالجه به کلکته برده شد ولی کوشش پزشکان مؤثر نیفتاد و در هفتم اوت ۱۹۴۱ شاعر بزرگ قرن بیستم، در همان خانه‌ای که چشم به دنیا گشوده بود، پس از هشتاد سال، چشم از جهان فروبر بست. همان شب جسم او را در کنار رود گنگ (که زمانی تفرجگاه او بود) بر آتش نهادند و خاکسترش را به شانتی نیکتان باز فرستادند.

اکنون صبح دمیده،

و چراغی که انزوای تاریک مرا روشن کرده بود فرو مرده است
یاران،

در این لحظهٔ بدرود، نیکبختی مرا آرزو کنید

آسمان از پرتو سحر رنگین است و راه من زیبا

از من پرسید که با خود به آنجا چه می‌برم!

من این راه را با دستی تهی و قلبی پر امید در پیش گرفته‌ام

می‌دانم که به مرگ دل خواهم بست، زیرا به زندگی دل بسته‌ام.

گیتانجلی

دریای آرامش و صفا، آغوش گشوده است

ای زورقیان،

زورق بر آب افکن،

باشد که بندهای دنیایی گسسته گردد،

باشد که جهان پهناور او را دربر گیرد،

و باشد که قلب بیباک او آن ناشناختهٔ بزرگ را بازشناسد.

پستخانه

تاگور بی‌شک یکی از بزرگترین نوایغ ادب جهان است. نوشته‌های او به اکثر زبان‌ها ترجمه شده و نمایشنامه‌هایش در ممالک بزرگ جهان ارزش و محبوبیت خاص یافته است.

وی نه تنها در فلسفه و ادب هند قدیم صاحب نظر بود، بلکه با فرهنگ اروپا نیز آشنا بود و در شعر انگلیسی از چاوسر^۱ و شکسپیر^۲ تا بیتس و الیوت^۳ مطالعات وسیعی داشت.

تاگور در اشعار خود، با دقت و قدرتی کم‌نظیر شور و التهاب‌های عشق، مستی‌های جوانی و زیبایی‌های طبیعت را وصف می‌کند و گاه نیز از رابطه روح با ابدیت و ماورای طبیعت با بیانی عارفانه سخن می‌گوید. نمایشنامه‌های تاگور بهترین جلوه گاه افکار و عقاید اوست. این نمایشنامه‌ها بیشتر بر افسانه‌های هند قدیم بنا شده، لکن فکر و ذوق شاعر رنگ دیگر و معنای دیگر به آنها داده است.

از مشهورترین رمان‌های تاگور، یکی گورا و دیگری میهن و جهان^۴ را باید نام برد. در این داستان‌ها، ضمن جریان اصلی داستان، از اوضاع سیاسی و اقتصادی هند سخن به میان آمده و احساسات و روحیات جوانان هندی، با بصیرت و دقت کامل تشریح گردیده است. داستان گورا تصویر روشنی است از کشاکش دو نیروی حاکم در جامعه هند آن روزگار، نیروی بازدارنده کهن‌گرا، و نیروی جوان و گرایش به سوی افق‌های جدید و زندگی در جهان معاصر.

تاگور علاوه بر شعر و داستان و نمایشنامه، مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی بسیاری نیز در جراید معروف هند انتشار داده و در مجامع مختلف در موضوعات سیاسی و اجتماعی سخنرانی‌هایی کرده است که در بیداری مردم آن سرزمین مؤثر بوده است.

خدمات تاگور به موسیقی ملی هند نیز خالی از ارزش و اهمیت نیست.

1. G.Chaucer

2. W.Shakespeare

3. T.S.Eliot

4. Ghôre Baire

او خود در این باره می‌گوید: «من اجزای تازه‌ای به موسیقی بنگالی افزوده‌ام. شاید بیش از پانصد آهنگ جدید ساخته باشم گاهی از آهنگ‌های خود سرمست می‌شوم و گمان می‌کنم که اینها بهترین آثار بازمانده از من باشند. شاید روزی همه اشعار من فراموش شوند، ولی این آهنگ‌ها همیشه در میان هم‌میهنانم باقی خواهند ماند.»

وی در سیاست هرگز از حد اعتدال تجاوز نکرد و تعصب و تندروری بیش از اندازه را با حقیقت‌بینی موافق نمی‌دانست. استقلال سیاسی را فرع استقلال فکری و روحی می‌شمرد و می‌گفت: «کسانی که به آزادی عشق ندارند و در محراب وجود خویش اطاعت کورکورانه را پرستش می‌کنند، شایسته آزادی نیستند.»

وی نه تنها به اصلاح فرهنگ و حیات دینی مردم بنگال سعی داشت، بلکه در ایجاد دوستی و حسن تفاهم در میان ملت‌ها نیز کوشا بود و هرگاه که فرصتی می‌یافت مردم جهان را به صلح و دوستی دعوت می‌کرد. در ۱۹۳۶، کنگره صلح جهانی که در بروکسل تشکیل شده بود، از تاگور پیامی خواست. تاگور در جواب گفت: «ما برای صلح شایستگی نخواهیم داشت مگر روزی که ارباب قدرت، حرص و خودکامی بس کنند و ضعیفان نیز دلیری و گستاخی بیاموزند.»

دعای او همیشه این بود:

ای خدای بزرگ،

ریشه‌های پستی و فرومایگی را در قلب من بخشکان،

مرا توانایی بخش تارنج‌ها و شادی‌های خود را با شکیبایی تحمل کنم،

مرا توانایی بخش تا عشق خود را در پرستش تو، سودمند و ثمربخش

گردانم،

مرا توانایی بخش تا هرگز از ضعیفان روی نگردانم و در پیش قدرت‌های

گستاخ و مغرور، به زانو درنیایم،

مرا توانایی بخش تا اندیشه و روح خویش را، از سطح ابتدالات فراتر
گیرم،

مرا توانایی بخش تا توان خود را مشتاقانه به اراده تو بسپارم.

گیتانجلی